

۱۷۹۷

ادبیات کتبخانه

۴۸۵

ادبیات کتبخانه  
۵۵

فوائد جامعین

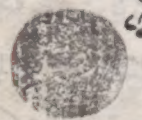


صاحب ومالك رسالة في النصف  
بالفارسية المصنوعة لجامع كنجاش ولى  
شريفى مصطفى والى اكشيدى حاله

۴۸۵  
۴



تم نقل الى الفقير على رضا ابن  
مشايه الرسوم وعن خفاى آردى  
۷۷ ص ۷۷



۱۷۹۷

۱۷۹۷







بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نعمائه والصلوة على محمد وآله **اما بعد** صاحب الاطوار القلبية  
معدن الانوار الغيبية سائر الملكوت وعارف الجبروت ارباب المقامات  
مظهر تجليات الذات والصفات العارف المكاشف الوالی یعنی جامع بکاش وبقیة  
الغیر از بهر ساکنان و طالبان حقیقت مولا از حالات مقامات علیه و تجلیات دوقیة  
غیبیة خود در سلاک کنایت آورد و او را فوائد نام نهاد و بالله التوفیق **فائده**  
قل رسول الله صلعم الشریعة اقلی والطیقة اقلی والمعرفة راس مالی والحقیقة  
احوالی والفضل دینی والحب اساسی والشوق مرکبی والخوف رفیق العلم سلاخی  
والتوکل ردائی والقناعة کنزی والصدق منزلی والیقین ما وای والفقیر فخری و به  
افتخر علی سائر الانبیاء و باز فرمود کاد الفقرا ان يكون کفرا و علما و فقرا هر یکی  
درین باب سخن گفته اند و موحدان نیز اشارتی کرده اند اما خلاصه این مجموع  
آنست که فقر حقیقی عبارت از عدم تملیکست پس هر وقت که فقیر بر مرتبه  
رسد که او را تملیک نماید افتخار بر کائنات کند حضرت رسول صلی الله تعالی علیه وسلم  
و آله برین فخر نموده است نه بفقیر صوری که در بکری بسیار کسانی بوده اند که بحسب  
صورت فقیر اما عدم تملیک نکرده اند معنی عدم تملیک آنست که فقیر را هیچ  
چیز نباشد که بخود اضافه کند تا غایتی که از خود فانی شود چنانکه فرمود

الفقر لا يحتاج

الفقر لا يحتاج الى شیء و يحتاج اليه شیء و این مقام وحدة صرفست چه هر وقت  
که اضافه ساقط گشت و حدة ثابت شد که التوحید اسقاط الاضافات و فرمود  
اذا اتم الفقر فهو الله و باز فرمود الفقر سواد الوجه فی الدارين غرض از فقر  
فقر حقیقیست نه صوری و مراد از سواد فناء می سالگست در دین زیرا که سواد  
و ظلمت هر جا که آمد بمعنی فنا آمده است قوله تعالی و الذين كفروا اوبياهم الظاعون  
یخرجونهم من النور الی الظلمة معنی حقیقی آنست که فقر حقیقی باشد نه صوری و فقر حقیقی  
ثابت نباشد الا انبیاء و انسا لیکن فی الدین و این عدم تملیکست و اسقاط اضافه  
و آنچه اضافه بر وجود اوست و توابع او آنرا اسقاط کرده باشد شک نیست که  
فقیر باشد و مرتبه فقر او را حاصل کرده باشد سفید روی دنیا و آخره باشد  
قوله تعالی و جیهانی دنیا و الآخرة و من المقربین و هو که بدین صفات مذکوره  
موصوف نباشد و دعوی فقر کرده باشد روی دنیا و آخرت باشد قوله تعالی  
و اما الدین اسودت و جوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کفتم  
تکفرون و اما آنچه فرمود که کاد الفقر انه یكون کفرا یعنی بحقیقت همین فقر نزدیک  
باشد بکفر یعنی چون نهایت فقر حقیقی عدم تملیک و اسقاط اضافه و آنچه مضایقت  
باوی پس این چیز نماید الا وجود صرف و ادت واحد که آن وجود حقست و این معنی  
اقتضای آن کند که شخص گوید سبحانی ما اعظم شأنی و دیگر گوید بیس فی حیثی سوی الله  
و یکی گوید انا الحق و معلومست که در حقیقت و بطریقت حقست اما از تجاوز



شیء حده انعکس ضده **بیت** ره نور دیان قوی تندست ترسم از دست من عثمان  
**فائده** مردی را سپرد داده اند اگر سیر خورد مستست و اگر گرسنه باشد  
 دیوانه است و اگر خفته است مرده است و اگر بیدار متحیر عجب قرین او شده  
 ضعف صفت لازم او گشته اگر گویند و ما قدر الله حق قدره و اگر بعباده  
 مشغول شود گویند و ما امر و الا لیعبد و الله یخلصین و اگر هر دو کناره گیرد  
 گویند و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدونی و اگر بنشیند گویند ان ربك لشديد  
 العقاب و اگر شفیعی طلبد گویند لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و اگر بخود یا بغیر نکرده  
 گویند ان اشکرت لیحططن علك و اگر خواهد که در درون بازاری سازد گویند  
 یعلم سر و اخفی اگر در زاویه بجای برد گویند این المفرد و اگر جای گیر طلبد گویند  
 الیه المصیر و اگر فارغ شود گویند و الذين جاهدوا فینا و اگر نومید شود گویند  
 لا تقنطوا من رحمة الله و اگر امین بنشیند گویند افاضوا مکر الله و اگر فریاد کند  
 لا یسئل عما یفعل معرف غمره علمست و اشنائی میوه محبت عباد بجای دیگرست  
 و کار جای دیگر **فائده** در روشنی پیش خواجه قدس سره آمد گفت ای پیر بیان توحید کن  
 خواجه کلام قدس را پیش آورد و گفت این چیست در روش گفت شکرست خواجه قدس سره  
 فرمود بشکر صورت ببر که صورت چند سازد و بعد از آن بسیار در روش شکر را بشکر  
 صورت برد صورت از صورت چند مختلف ساخت و خواجه قدس سره فرمود که  
 یکی را بشکن و یکی کن در روش يك بياك پرسید که این چیست و آن چیست در روش گفت این کتاب است

و آن شکر

و آن شکر است و این آیهست خواجه قدس سره فرمود که هر را بشکن و یکی کن  
 در روش هم را بشکست و یکی کرد خواجه قدس سره پرسید که اکنون چیست در روش  
 گفت شکرست خواجه قدس سره گفت برو که بیان توحید تمام کرد فافهم  
**بیت** ما هانیم که بودیم و هان جاهد بود در دهر و عالم اگر امروز و اگر فردا ایم  
 ای دوست از دوست غیر دوست خاستن فساد محبت و بطلان معرفتست  
 ازایت من اتخذ اللهاسوی الله هر چه دل بند توست خدای تست قال النبی علیه السلام  
 لكل قوم صنم و صنم امتی الدنایر **فائده** ای در روش چون بخدمت رسول علیه السلام  
 خطاب اتبع ملة ابراهيم حنیفا نازل شد تصدیق انبیاء پیشین کرد بمقام عیسا  
 رسید نام او مؤمن گشت و با وجود تصدیق عبادت بسپارد کرد و اوقات  
 شب و روز را بعبادت کرد انید بمقام عبادت رسید نام او عابد گشت و با وجود  
 عبادت روی از دنیا و مافیها بکلی کرد انید بمقام زهد رسید نام او زاهد  
 گشت و با وجود زهد بحکم اللهم انا الاشياء کما هی حکمت اشبار دانست  
 بمقام معرفت رسید نام او عارف گشت و با وجود معرفت او را حق تعالی محبت  
 و الهام خود مخصوص گردانید بمقام ولایت رسید نام او ولی گشت و با وجود  
 ولایت او را حق تعالی بوحی و معجزه خود مخصوص گردانید و به پیغام بخلق فرستاد  
 نا خلق را بحق دعوت کند بمقام نبوت رسید نام او بنی گشت و با وجود وحی و  
 معجزه او را حق جل و علی بکتاب خود مخصوص گردانید و شریعت دیگر نهاد بمقام اولوالعزم

و آن شکر  
 و آن شکر  
 و آن شکر



گشت و با وجود آنکه شریعت اول منسوخ گردانید و شریعت دیگر نهاد بمقام ختم  
رسید نام او خاتم گشت و آن نه مرتبه ارواح نزد عارفان عطایست و نزد حکیمان  
کسی **فائده** از حاجی بکناش ولی قدس سره پرسیدند که ما التصوف با ولی الله  
فرمود التصوف والعافیة لا یجتمعا یعنی تصوف بیزاریت از غیر خدا  
و خالی شدن از ما سوی **فائده** و هم حضرت فرمود اشارت اختیار حفظ  
غیر است بر حفظ نفس خود و گفته که یقین آرام دلست بر حق سبحانه و تعالی  
و بر قول او و بر فرمان او و شکر تقوی دلست بمنعم **فائده** حضرت خواجہ قاسم سره  
احمدیوی روزی بحضرت خنکار قدس سره فرموده که اگر خواهی که دائما  
در بهشت باشی با هر کسی دوست باش و کین هر کسی در دل مدار **بابی**  
پیشی طلبی با هر کسی پیشی مباش چون مرهم و موم باش چون نیش مباش  
خواهی که ز هیچ کس بتوبه نرسد بدکوی آموز و بداندیش مباش **فائده**  
حضرت بکناش حاجی ولی قدس سره روزی پیش خواجہ عظم الله ذکرة  
اگر تو عمل کنی در بطالت می مانم و اگر عمل کنی مرا بچ می اندازد خواجہ علیه الرحمة  
فرمود عمل کن و طب آمرزش کن از حق سبحانه و تعالی تا خلاص از آن بتو می شود  
**فائده** حضرت خنکار قدس سره فرمود یکی از اخوان پادشاه هرات بود روزی  
باخیز و خشم خود در راه بخواجه رسید و جامهای فاخر داشت از خواجہ  
پرسید که این جامهای که من دارم نماز رواست یا نه حضرت خواجہ قدس سره

بمخندید پادشاه گفت چرا میخندی خواجہ گفت از نادانی و بی عقلی تو حال تو  
بحال کی ماند که در مرداری افتاده باشد و از آن سیر خورده و سونا پای  
از خون نجاست آن مردار آلوده باشد چون ویرا بول آید پای خود را بردارد که  
ناگاه رشاش بوی نرسد شکم تو از حرام پر و نظمه عباد در کردن تو و تو  
می پرسی که نماز درین جامها رواست یا نه پادشاه بگریست و از اسب فرو  
در آمد و در پای خواجہ قدس سره افتد و از کاملان و عارفان گشت **فائده**  
الفقر هو الکل عن کل عدم و البذل عند کل وجود یعنی فقر آرام گشت نیست  
با هر نیستی و برون آمدن از هستی **فائده** دنیا مزبلة و مجمع سگانست  
و کمتر از سگ آن گشت که از وی دور نمی شود زیرا که سگ حاجت خود را  
از آن می گیرد و می رود و دوستان دنیا بهیچ حال جدا نمی شوند **فائده**  
مادمت تخاف الفقر فانت منافق نعمادامک نواز فقر ترسی منافق باشی  
**فائده** و هم حضرت پرسیدند که ما الیقین گفت الیقین هو الله یعنی چون  
مرد بر شبه حق الیقین رسد بخیر وجود حقیقی در همه موجودات بنظر او  
وجودی نماند حضرت قدس سره فرمود تدارك کردن وقت ماضی ضایع کردن  
وقت باقیست و من الاشعار المنسوبة بیت اکی هستی دائما تو توبه جو  
کی کنی توبه ازین توبه بگو **فائده** از حضرت حاجی بکناش ولی قدس سره پرسیدند که  
عافیت چیست گفت العافیة قرار القلب مع الله لحظة یعنی عافیت آرامیدن



دست با حق سبحانه و تعالی یک چشم بر هم زدن **فائده** حلاوة الطاعة والشرك  
 سواء یعنی شیرینی طاعتها و شرک هر دو برابرند **فائده** المروة التغافل عن ذل  
 الاخوان یعنی مروت آنست که از گناه برادران تغافل کنی و خود را غافل سازی  
**فائده** ان تفكر ساعة خير من عبادة سنة فرمود اندیشه یک ساعه  
 در نیستی خود بهتر از عبادت یک سال در هستی خود **فائده** از حضرت خنکار قدس  
 پرسیدند که تصوف چیست فرمود آنچه در سرداری بنهای و آنچه در کف نای  
 بدهی و از آنچه بچهی **فائده** و هم حضرت خنکار قدس سره فرمود حجاب میان  
 خدا و بنده زمین و آسمان نیست عرش کسی نیست پنداشت و منی تو  
 حجابست از میان برگیر تا بخدا برسی **فائده** از حاجی بکناش ولی قدس سره  
 پرسیدند از سماع گفت یستحب لاهل الخلق و مباح لاهل العلم و یکره لاهل  
 الفسق و الخمر یعنی مستحبست اهل خفای را و مباحست اهل علم را  
 و حرامست اهل فسق و خمر را **فائده** من تصد قبل اوانه فقد تصدی  
 له اوانه یعنی هر که پیشوای طلب پیش از وقت از وقت آن پس بد رستی  
 که متصدی باشد خوری خود کرد **فائده** ای درویش خرقة چنان پوش که  
 رعونت و فقر و خیر را نهاده تو بسوزد نه آنکه آتش عتیه را برافروزد و طعام  
 چنان خور که تو او را خورده باشی یعنی همه نور شود نه آنچنانکه دور شود  
**فائده** ای درویش روزی خواهی قدس سره از روی ریشاد حضرت خنکار قدس سره

فرمود که با شکی چنانکه باش که اگر عزرائیل ترا باید از آن کار ترا بکار دیگر نیاید  
 شد و در آن کار هم تو با تو باشی **فائده** از حضرت پرسیدند که دیدار مطلوب را چه  
 توان دید گفت بدیده شده و آینه طلب **فائده** ای درویش یا هستی قوم سوخته  
 نشود و نادیده بسوزد غیرت از غیر دوخته نشود و خلوت حاجان بشمع  
 تجلیت جانان افروخته نکردد زیرا که تا نکاری ندوی **فائده** باز درویش از حضرت  
 پرسید که توکل چیست فرمود توکل آنست که منع و عطا را جز خدا نه بینی  
**فائده** حضرت خنکار قدس سره از درویشان خود یکی را غمناک دید فرمود که لنگی  
 تو از دل نهاده بدین **فائده** هر دمی که آزاد باشی ازین جهان و دل بدو هیچ نهدی  
 دلتناک نباشی و فرمود آزاد آنست که از رنجانیدن کسی نه رنجد و جو غمزد  
 آن باشد که مستحق رنجانیدن را رنجاند **فائده** حضرت حاجی بکناش ولی قدس سره  
 فرمود که رسول الله صلعم بخواب دیدم گفت یا ولدی طهر ثیابك من الغفرت تحظ  
 بعد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه کرد آن جامهای خود را از چرك تا بر منند کردی  
 گفتم یا رسول الله ثیاب من کرامت فرمود خدای تعالی بر تو پنج خلعت پوشیده است  
 خلعت محبت و خلعت معرفت و خلعت توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام بی باید  
 اینها را از علائق صوری و معنوی پاک کنی **فائده** حضرت خنکار فرمود ماضی را  
 ذکر کن و مستقبل را انتظار مکش و آنچه وقت حاست اعتبار کن و این صفت  
 بنده کیست و یکی دیگر و نیکوی افتد و پی روی بر رسول علیه السلام و آن چیز نیست که



نیست هفتی را احتی از آن **فائده** حضرت خواجہ قدس سرہ العزیز حضرت خنکار  
 قدس سرہ فرمود کہ میخواهی کہ دائما با خدا سخن گویی این رباعی آورد خود سازی  
**رباعی** من پدید می تو قرار نتوانم کرد احسان شما شمار نتوانم کرد  
 کر بر تن من زبان شود هر مویی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد **فائده** از حضرت  
 خنکار قدس سرہ پرسیدند کہ عارف کیست فرمود عارف برقع و سجاده عارف نبود  
 عارف آن بود کہ نبود و ہم حضرت قدس سرہ فرمود اگر کسی سرودی گوید و بآن  
 حق را خواهد بهتر از آنکہ قرآن خواند و بآن حق را نخواهد یعنی دلش با آن نباشد  
**فائده** قال الله فی حدیث القدسی او یبائی تحت قبائی لایوفهم غیری یعنی  
 حق سبحانه و تعالی چون خواهد کہ بعضی اولیاء خود را در تحت قبای غرہ خود  
 از نظر اغیار محبوب کہ داند ظواهر ایشان را بلباس غنا کہ صورت رغبت است  
 بدینا بپوشانند و نا اهل ظواهر ایشان را از جمہ و اغیان دنیا بپندارد و جمال  
 ایشان را از نظر ناچیزان بپوشاند **فائده** قال الله تعالی لایؤمنون حتی یمکون  
 فیما شجر بینہم ثم لایجدوا حرجا مما قضیت ویستلموا تسلیما تسلیم باز کردن  
 باشد و درین موضع مراد از تسلیم آن بود کہ رسا لکانرا بخود نسبت کرده بود  
 با خدا سپارد و این مرتبہ توکل است کہ در توکل کاری کہ کسی با خدا کرد بمنابست  
 کہ او را وکیل خود میکند پس تعلق خود بآن کار باقی میماند و در تسلیم قطع آن  
 تعلق میکند تا بر او کہ انرا بخود تعلق می شمرد و ہر را باو تعلق میداند و این

چون بہتر است در وقت گفت دلی در روی یاد او بود باز از خنکار پر کہند

مرتبہ بالای مرتبہ رضا باشد کہ در مرتبہ رضا ہر چہ خدا کند موافق طبع او  
 باشد و درین مرتبہ موافق طبع خود و مخالف طبع خود جملہ با خدا سپردہ باشد  
 آنرا طبع نماند تا آنرا موافق و مخالفی باشد ثم لایجدوا حرجا مما قضیت  
 از مرتبہ رضا باشد و یستلموا تسلیما بالاعتزاز ان باشد وجود محقق سالک بنظر  
 تحقیق نکرد وجود را بجد رضا داند و بجد تسلیم **فائده** از حضرت خنکار قدس سرہ  
 پرسیدند کہ فقیر کیست گفت فقیر آنست کہ باو حاجتش نباشد کہ الفقیر  
 لا یحتاج الی الله عارفی بشنید فرمود از آن باو حاجتش نباشد کہ ہم او باشد  
**فائده** حضرت خنکار فرمود قدس سرہ کہ کو خدا بر بساط قرب جای دهد و داری  
 و حشمت خود آورد بر ہر چہ بروی گذارند زیرا کہ بر بساط قرب بی ضاوا با حشمت خودی  
 نباشد و ہم حضرت خنکار قدس سرہ فرمودہ اجتہدان لا تقارق بآسیدک  
 بحال فائہ ملجأ کل من فارق باب تلك الأسید لایرا بوجہا قرار و لا مقاماً یعنی  
 اجتہاد کن کہ در صاحب خود جدا نشوی بچہ حال از برای آنکہ او پناہ ہم است  
 چہ ہر آنکہ جدا شد از آن آستان بعد از آن قرار و مقامی نیافت **فائده** حضرت  
 حاجی بکناش ولی قدس سرہ فرمودہ کہ ہر کہ با اختیار خود اطہار کرامت میکند وی  
 مدعیست و ہر کہ بی خواست وی بر وی کرامت ظاہر میشود ولیست و ہم حضرت  
 خنکار قدس سرہ فرمودہ کہ چون دوست نداری کسی را کہ ہرگز از بر او احسان  
 او یک طرفہ العین خالی نیستی چون دعوی محبت کسی کنی کہ طرفہ العین در مقابل



موافقت وی نباشی **فائده** سلطان حاجی بکنارش ولی قدس سوره فرمود در قرب  
 دوکانیکست که یکی بر دیگری نزدیک شود پس چون بیکدیگر قرب بعد باشد  
 درویشی بیکانیکست **فائده** از حضرت خنکار قدس سوره برسیدند که کل شی فی کل شی  
 شریک هر شی در هر شی باعتبار مراتب تعین اولست بکلیت در جمیع موجودات  
 و شاک نیست که جامعیت او مگر کمالات بالقوه و علی سبیل الاحاطت در جمیع مظهر  
 بحسب تفصیل ظاهر نشود مگر آنچه خصوصیت آن مظهر مقتضی آن باشد که وجود  
 انسان احدیت جمع جمیع مظهر باینست هر کمالات در وی بالفعل و التفصیل ظاهر  
 میشود علی وجه جامع بین الاجال الذی کان فی التعیین الاول و بین التفصیل الذی  
 کان فی المظاهر المتفرقة الکوئیه و این جامعیت که مخصوصت با انسان و علت امر  
 ایجادست چه عبارتست از ظهور ذات در مظاهر اسما و معنی بصفت بر مثال ظهور  
 چه در اجزای شجر و بروز نطفه در اعضای بشر **فائده** حضرت خنکار قدس سوره  
 فرمود آنچه در عالم هست بسیطست یا در بیضه است یا جبهه یا نطفه و در حدیث  
 رسول الله صلی الله علیه و آله منقولست علمت علم الاولین و الآخین انتم اعلم بامور دنیا کم  
 یعنی تحصیل حاصل باشد که ولی غیر نبی از چه وجه نبوت نبی محض در بعض امور تابع وی  
 میشود و بحقیقت متابعت مقام کرده باشد قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی ذات الله یعنی بدیست العجز عن الإدراک الامداد  
**فائده** سلطان حاجی بکنارش ولی قدس سوره فرمود روزی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

هر موجودی جامعست بر جمیع کمالات پس این جامعیت مخصوص با انسان باشد چون بگویم که کیونست کل شی فی کل شی

با امام محمد باقر رضی الله عنه پیش انس بن مالك رضی الله عنه رفتند حضرت امام  
 جعفر رضی الله عنه از انس پرسید که در مقامی در جواب فرمود که در مقامی ام که پیری از جوانی  
 دوستی دارم و فراق غنا و سقم از صحت پس انس نیز پرسید که ای فرزند رسول شما  
 در چه مقامی گفت در مقامی ام که اگر جوانم میدارند را ضمیمه و اگر پیر هم کنند و اگر  
 فقیر فقیر و اگر غنی غنی و اگر صحت صحت و اگر سقیم سقیم پس معلوم شد که انس  
 در مقام رضا بوده و آن حضرت در مقام تسلیم **فائده** هر بنی و ولی بر همه معجزات  
 و کرامات قادر بودند اگر چه هر یکی معجزه و کراماتی ظاهر کردند الا بر کرامات قادر  
 بودند اما بحسب اقتضای هر دوری یک شوق قرار کرد و یکی مرده زنده کرد الی ما  
 لا نهایه چنانکه طیب هر رنجور را دو آئی دیگر کند لائین رنجش نه آزانست که  
 همان مقدار میداند اما در آن محل آن می باید کرد نظیر این بسیارست چون  
 انبیا و اولیا علیهم السلام مظهر و آلت حقند هر چه آلت کند در حقیقت  
 صانع کرده باشد همچنان که قلم در دست کاتب نویسنده اختیار بدست  
 کاتب است پس چون از صورت ایشان معجزات و کرامات راجع تعالی مینماید چون  
 توان گفتن که حق بر بعض قادرست و بر بعضی نه این سخن و اندیشه آن فی الحقیقه  
 کفر باشد **فائده** حضرت خنکار قدس سوره فرموده الله تعالی را بخواب دیدم گفتم  
 راه بتو چیست گفت چون از خود گذشتی رسیدی **فائده** درویشی پیش خنکار قدس  
 آمد دستوری خواست که بسفر میروم حضرت فرمود چرا میروی درویش گفت آب



که نرود طهره میشود چنانچه فرمود چنانچه در اینها نشانی که نرود و هم طهره نکردی  
العافیت والنصوف لایحتملان یعنی تصوف و عافیت جمع نمیشود **فائده** مقام محمود  
و عبارتست از مرجع جمیع مقامات و آن خاصه حضرت محمد است صلی الله علیه و سلم  
قولہ تعالی ان یبعثک ربک مقام محمود **فائده** از حضرت جنکار قدس سره  
پرسیدند که سنت چیست و فرض چیست فرمود سنت ترک دنیا و عقبی و فرض  
صحبت مولا **فائده** بزرگی آن بود که ظاهر او جو ظاهر عام و باطن او جو باطن خاص  
**فائده** حضرت جنکار قدس سره فرمود بزرگی بدرستی چیزی فرستاد قبول کرد  
بگفتند چرا قبول کردی گفت در کوفتی آن ذل خود دیدم و عزوی و نا کوفتی آن  
عز خود دیدم و ذل وی عزوی بر عز خود اختیار کردم **فائده** حضرت جنکار قدس  
فرمود از خواجه قدس سره پرسیدم که راه با و چونست فرمود بشارت باد ترا که  
اگر او خریدار تو بودی و اگر او ترافی خواستی تو راه با و نمی پرسیدی **فائده**  
عمل چنان کن که گویا در زمین غیر از تو بنده نیست و در آسمان غیر خدا **فائده**  
حضرت جنکار قدس سره فرموده مرغی که بر آسمان پرد اگر چه با آسمان نرسد  
اما این قدر باشد که از دام دور تر باشد همچنین اگر درویشی بکمال درویشی  
نرسد آن قدر هست از ذمه اهل بازار ممتاز باشد و از ذمت  
سبکبار که بخا الخفقون و هلاک المشقولون **فائده** درویشی سه چیز است  
ترك الطمع والمنع والجمع یعنی یکی و اگر بتو چیزی دهند منع نکنی

و حوال

و چون ستانی جمع نکنی **فائده** حسن ادب ظاهر عنوان حسن ادب باطن است  
**فائده** هلاک مردم دو چیز است اشتغال بنا فرد و تبذیر فریضه و عمل کرد  
بجوارح بی موافقت دل چنانکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرماید  
لا صلوات الا بخصور القلب **فائده** جمال الایمن فی حسن معال و کماله فی صلاح معال  
یعنی زیبایی مردم در نیکویی سخنی و کمال مردم در سستی فعلی است **فائده**  
وصل الینا من صبر عبدنا یعنی رسید با آنکه صبر کرد بر ما **فائده** حضرت  
جنکار قدس سره فرموده هر که بجای تو نیکویی کرد ترا بسته خود کرد  
رسته باز بسته **فائده** حضرت حاجی بکناش ولی قدس سره فرموده و من قد  
مع المشایخ و خالفهم فی شئی فما یحققون به نزع الله نور الایمان من قلبه  
یعنی هر که با مشایخ نشیند و مخالف ایشان شود محقق باشد که حق سبحانه و تعالی  
نور ایمان از دل او بردارد **فائده** حضرت جنکار قدس سره فرموده هر که نوه ذرق  
بر ذق زند و هر که انکار کند هرگز بر دل او صدق نیاید ترا از رزق وی بر وی است  
تو راست نکردی راست بین باش تا برتر یابی **فائده** هر که که الله تعالی خود را از کسی  
باز پوشد هیچ دلیل و خبر او را با و نرساند یعنی اگر پوشیده شود حق از کسی  
هدایت نمکند او را و نه خبر دهد **فائده** حکیم آنست که در احکام دین و دنیا  
تنگیری به برادران خود نکنی و با نفس خود تنگی کنی بر نفس خود از حکم و رست  
مثلا امر مباح مثل تکلیف در طعام از برای برادر رواست و از برای نفس خود



**فائده** حضرت حاجی بکناش ولی قدس سره فرموده بر دباری و شکم خالی داشتن هر که را شکم خالی باشد از وی بوی فقر آید و از معده سیر به چیز آید اول غفلت دوم شهوت سوم طمع و از معده خالی سه چیز زاید اول حکمت دوم طاعت سوم ولایت **فائده** چهره و پت شریعت به جبرائیل تعلق دارد و ملکوت طریقت به میکائیل تعلق دارد و لاهوت معرفت ابرائیل تعلق دارد و ناسوت حقیقت به عزرائیل تعلق دارد **فائده** حضرت خنکار قدس سره فرموده چهار چیز میسر نشود مگر بچهار چیز پادشاهی نتوان کرد مگر بعدل و دشمن فتح نتوان مگر بمشورت و دله باصید نتوان کرد مگر بتواضع و برادر نتوان کرد مگر بصبر **فائده** چهار چیز باید شاهی را نگاه دارد پائی دین و وزیران امین و بکار داشتن جرم و نگاه داشتن عزم **فائده** حضرت حاجی بکناش ولی قدس سره از حضرت عیسی علیه السلام نقل میکند چهار چیز نجات آدمیت کم گفتیم کم خفتن و کم خوردن و کم کشتن **فائده** و هم حضرت علیه السلام فرموده چهار چیز آدی را بحق رساند ترك و تجرید و غفلت و قناعت **فائده** چهار چیز مردم را بمراد رساند پیوستن به بزرگان و مشورت با بزرگان و اجتناب از بی دستان و باری خوستن از گوشه نشینان **فائده** حضرت خنکار قدس سره از ابراهیم ادهم علیه السلام نقل میکند چهار چیز دلیل بزرگیت عزیز داشتن علم و برهیز کردن از حرام و تعظیم داشتن ملوک و نشستن باهل سلوک

**فائده** حضرت حاجی بکناش ولی قدس سره از حضرت زین العابدین معصوم نقل میکند چهار چیز دلیل نیک بختیست راستی اقوال و نیکویی افعال و سعی بکسب کمال و رزق حلال و دوستی با درویشان **فائده** حضرت خنکار قدس سره فرموده نطق را سه گونه ثاویلیست اول در مرتبه جلال دوم در مرتبه جمال و سوم در مرتبه کمال ازین سخن معلوم شد که جلال نسبت بظاهر دارد و جمال باطن و کمال باطن باطن **فائده** حضرت حاجی بکناش ولی قدس سره فرموده حق سبحانه و تعالی چون خواهد که بعضی ادبیای خود را در تحت قبا عزت از نظرا غیار محجوب گردانند ظاهر ایشان را بهیاس غنا که صورت رغبت برینا ببوشانند اهل ظاهر ایشان را از جمعه راغبان دنیا پندارند و جمال حال ایشان را از نظرا محرومان ببوشانند **فائده** حضرت خنکار قدس سره فرمود العلم علی علم العبودیه و علم الربوبیه و الباقی هوس النفس والعجب فافهم **فائده** قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الحق اظهر من الشمس فمن طلب العیا بعدی فی الخلق **فائده** قال النبی صلی الله علیه وسلم من عرف نفسه فقد عرف ربه قال من عرف ربه بالربوبیه عرف نفسه بالعبودیه و من عرف نفسه بالفقر عرف ربه بالافتاء و من عرف نفسه بالحق عرف ربه بالوفاء و من عرف نفسه بالتقصیر عرف ربه بالتوقیر و قبل من عرف نفسه بالتذلل عرف ربه بالتفضل و من عرف نفسه بالافتاء عرف ربه بالبقاء و سمعت بعض اهل العرفا یقول من عرف نفسه



ای نظری نفسه فلا اعضاء متفرقة ذات مفاصل علم نه يحتاج هذه الاعضاء المتفرقة  
 الى جامع يجمعها و مؤلف يولفها و ذلك له الواحد القهار فيكون عند ذلك  
 ربها انه هو الصانع الخلاق و كما سواه متشعشع محدث **فائدة** حضرت حنکار قدس سره  
 روایت میکند که خدای تعالی فرمود باموسی علیه السلام که من پنج چیز را در پنج چیز  
 نهادم نو در پنج چیز مجوی که نیایی اولاً من علم و حکمت در کرسی نهادم تو  
 در سیری مجوی و دیگر عزت و پر هیبت نهادم تو در شاهان مجوی و دیگری شادی  
 در عرفان نهادم تو در جهل مجوی **فائدة** حضرت حاجی بکناش ولی قدس سره  
 از امیر المؤمنین کرم وجهه نقل میکند روزی از امیر سؤال کردند که بزرگترین  
 همه چیزها چیست گفت دو چیز یکی علم و دیگر حلم زیرا علم راه یابد و حلم بر باد  
 میکند از خلق **فائدة** حضرت علی کرم الله وجهه میفرماید که ایمان پرهیز است  
 پوششی بر هیبت و آرایش او شرمست و خوشه او وفاقت **فائدة**  
 حضرت حنکار قدس سره فرمود است هر تنی که در وی علم نیست چون شرم نیست  
 در وی آب نیست و هر تنی که در وی پرهیز نیست چون درخت که او را  
 بار نیست و هر تنی که در وی شرم نیست چون طعام نیست که در وی نمک نیست  
 و هر تنی که در وی جهل نیست چون بند نیست که بخداوند خویش او را حاجت  
 نیست از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم سؤال کردند که درجه عالم  
 بهتر است یا درجه عابد فرمود فضل المؤمن العالم علی المؤمن العابد کفضل امتی

طریقه شریف در توضیح مباحث و دیگر توکل در هر سخن می نماید نو در هر سخن مجوی

علی سائر الامم و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم درجه العالم علی العابد  
 سبعین درجه بین کل درجه کائما یجری خیال سبعین **فائدة** و حضرت حنکار  
 قدس سره فرموده خواهی بدانی فضل عالم بر عابد بیکو یادم علیه السلام و در آن  
 آدم را علم بود و فرشتگان را عبادت و خدای تعالی فرمود فرشتگان را بسجود  
 کردن آدم علیه السلام فافهم **فائدة** و امام حضرت حنکار قدس سره فرموده که پنج  
 چیز ضایع ترین هر چیزهاست چراغ روشن پیش آفتاب و دوی خوب پیش  
 نابینایان و باران خوب در شورستان و طعام خوش پیش سیر و سخن حق پیش  
 احمق **فائدة** وقتی از ابراهیم ادهم رحمه الله علیه پرسیدند که از دل چو حاجت  
 یافتی که پادشاهی بخوان و تمتع او فرو گذاشتی گفت من دانستم که این جهان  
 بنا مرادی خواهد گذاشت من بطوع و رغبت خود پیش از آنکه او مرا که ارد و من  
 او را گذاشتم **فائدة** حضرت حاجی بکناش ولی قدس سره فرموده اگر خواهی که دائماً  
 در امان خدا باشی این نصیحتها را بکوش بپوش نگاه دار با حق بصفت با خلق با انصاف  
 با بزرگان بحسنت با بزرگان بشفقت با دشمنان بحلم با نفس بقهر و با دشمنان  
 بسخاوت و با عالمان بتواضع و با جاهلان بخاموشی **فائدة** حضرت حنکار  
 قدس سره چنین روایت میکند از بزرگان دین عالمان پادشاهانند و در پیش  
 شاهانند بر تقوی عالمان را فکر باید و در پیشانرا ذکر از آنکه عالم بی فکر  
 سوابست و در پیش بی ذکر خرابست عالم بی فکر مرغ بی پرست و در پیش بی ذکر



دوخت بی برست عالم بی گشتی بی نوحست و درویشی بی ذکر قالیه بی دوحست  
عالمی فیکو موسی بی نوحست و درویشی بی ذکر چراغ بی نورست عالما را علم  
باید بود و درویشی بی نوحست **فان** که پدیدند بتوجه گفت جواب بگو که گفت  
بر حیز بخد مت و بگو بگو بگو بگو بگو بگو **فان** روزی درویشی از روی  
استفاده از حضرت حاجی بکاشی ولی قدس سوره سوال کرد که خدای تعالی میفرماید  
فلما بلغ معه السعی قال بالبقی انی فی المصام انی ان بک فافظ ما ذری قال یا ابت  
افعل ما تؤمر سجدی ان شاء الله من الصابرن فلما اسلما وتله للجهن و نادیناه  
ان یا ابراهیم قد صدقت الروایا انک ذلک بخزی المحسنین ان هذا لهو البلاء المبین  
و فریدناه بذبح عظیم ان چیزها که ذکر کرده شد آیات و فقر چه بده با غ  
حضرت قدس سوره در جواب فرمود که حضرت ابراهیم کنایه از روحست که پدر  
حقیقت و حضرت اسمعیل عیسی کلام بدل شبیه کردن که دل در دنیا روح  
و عقلست و جبرائیل را عقل نسبت کردند که میبایست در دنیا قلب و نفس  
و کبش را به نفس را تعبیر کردند تا که از مرادات صوری و معنوی کشته نشود  
سالک حقیقی بمراد خود برسد فافهم **فان** حضرت حاجی ولی قدس سوره فرموده  
و نقل میکند از حضرت موسی عیسی کلام که حق سجد و قتل فرمود با موسی من خانه  
ساختم از نو و در میان انسان امانت نهادم و از انام دل نهادم صورت  
مرتبه الهیست که واسعت از جمیع موجودات حتی بجای هم واسع شد که بتجلی بکند

پس بدانکه جای آن معرفت الهیت و آسمان آن لاهوت و آفتاب آن خاند  
شوقست و ملایکات آن خاند محبت و سناوه آن معرفت و کوههای آن  
طلاعتست و در حیز آن مخد متست و پیران آن وفاتست و میوه های آن  
فراستست و شیال آن معصیت و آن دایمها را در سبب اول علم دوم حلم  
سوم صبر چهارم شکرست چشم مظهر عزرائلست و گوش مظهر میکائیلست  
و بینی مظهر اسرافیلست و دهن مظهر جبرائیلست اما ظهور کردن و دجال کنایه  
است از صفتهای نفس اتاده که غلبه میکند بنفس مطمنه و فرود آمدن  
عیسی کلام از آسمان کنایه از روحست که هلاک میکند دجال نفس را و ظاهر  
شدن دابة الارض ظهور نفس توانم است در مسجد حرام که بیت الله از آن عبارتست  
و طلوع شمس از مغرب ظاهر شد روح اخفاست بر نفوس و بر آمدن آتش ظاهر  
شد نفس اتاده است و نیز تجلی قهریست و هلاک شد آسمانها و زمین عبارتست  
از فایا فتن روح و اجسام بنور وجود حقیقی و صور نواختن اسرافیل کنایه  
از اشراق یافتن روح و ظاهر شد روح ستری و اجسام لطیفست و جمع شد  
خلایق در یک جا اشارتست بشارت ایشان در عالم بقا و سفید شدن  
روی مؤمنان عبارتست از منور شدن دل ایشان بنور خدای تعالی و سیاه شدن  
روی منکران کنایست از محروم شدن نور خدای تعالی بطلب دنیا و تبدیل شدن  
آسمان و زمین بر موجب قرآن شریف قال الله تعالی یم تبیل الارض غیر الا و السموات که زمینها



نفس تبدیل شود و بر زمینهای دل و زمینهای دل تبدیل شود با سانسهای روح  
 یعنی هر چیزی که غیر از حقیقت فانی و یثیم شود فانیهم **فائده** حضرت حکار قدس سره  
 میفرماید که ارواح حلاله شایسته استوار بود که در آن واحد در صد هزار مظهر  
 خدا شناس امر و تجلی کند درین عالم اجساد بحسب التجلی و در انواع عیش و عشرت  
 و اتصال ایشان و وحدیه و توحید ایشان مخصوص گشت مائل و ملققت بدین عالم  
 باشد مفهوم سخن آنست که یعنی عالم ظاهر و باطن هر دو عارف مدرك متصرف  
 باشد و اسلام **فائده** حضرت حکار قدس سره فرمود که خام را بچخته نکنی  
 باری بچخته را خام کن **فائده** روزی پادشاهی بجزرت حاجی بکتابش ولی قدس سره  
 گفت از من چیزی بطلب فرمود مگر را از من دور کن گفت من بمکس حکم نتوانم  
 کرد فرمود تو مکس را حکم نتوانی کرد پس ما را چه عطا خواهی کرد **فائده** درویشی  
 از حضرت حکار قدس سره پرسید که درویشی چیست فرمود سعادت ازلی است و  
 و دولت ابدی فائده یاب درویشی خواجه عبدالله انصاری میفرماید درویشی  
 خاکست بجمه و آبی در و ریخته نه کف یا را از و درویشی و نه پشت یا را کردی  
**فائده** التسماع آله العارفين وطاعة المحبين ومقصود الطالبين قال النبي  
 صلى الله عليه وسلم التسماع لقوم فرض ولقوم سنة ولقوم بدعة الفرض للحالمين  
 والسنه للطالبين والبدعة للفاصلين وقال عليه السلام من لم يتحرک بالتسماع  
 فليس مني صد رسول الله **و باعی** حقا که سماع ما بباری نبود ستریت الهی و مجاری

بنود

تیودی آنکس که سماع نیازی شمرد مرداد بود هیچ نیازی نبود  
**فائده** در بیان اطوار القلب ای عزیز بدانکه خدای تعالی قلب را بر هفت  
 طبقه آفرید چنانکه میفرماید ما لکم له سبعون سنة و قال و قد خلقکم اطوارا  
 پس قبل از هفت طور است و هر طوری که یک کوه است چنانکه حضرت  
 رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید اناس معادن کما فی الذهب والفضة  
 پس طور اول را صدر گویند و آن معدن کوه اسلام است چنانکه حق جل و علی  
 میفرماید ائین شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه و هرگاه از نور  
 اسلام محروم باشد و خالی باشد معدن کفر و ظلمت میشود چنانکه حق  
 جل و علی میفرماید و لکن من شرح بالکفر صدرا و نیز جای و ساوین می باشد  
 چنانکه حق جل و علی میفرماید الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس من  
 و سوس صدوت و اما بغیر ازین مرتبه و سوس نمیکند زیرا قلب یک حقیقت است  
 در صفت آسمان شیطان زهره نیارد که بر آسمان رود که حق جل و علی میفرماید  
 وحفظناها من کل شیطان رجیم الا من سرق السمع فاتبه شهاب مبین  
 و طور دوم را قلب گویند و آن مولا ایمانست چنانکه حق سبحانه و تعالی میفرماید  
 کتب فی قلوبهم الايمان و محل نور عقلست که حق سبحانه و تعالی میفرماید لهم قلوب  
 یفقهون بها و محل دیدنست که حق سبحانه و تعالی میفرماید فانها لا تفرق القلوب  
 التي فی الصدور و طور سوم شفاف گویند و آن محی محبت و عشق و شفقت



چنانکه خدای تعالی میفرماید قد شغفنا حبنا ودر عشق حسن یوسف و محبت زلیخا  
 از شغاف بود زیرا در سستی خلق از شغاف نمیکزد و در طور چهارم را فواد  
 گویند و آن مولا میبشاهده و محل مکاشفه رویتست حق تعالی میفرماید کذب  
 الفواد ماری و طور پنجم را حبه القلب گویند و آن محل محبت حق جل و علی  
 است و آن جای و مقام خاصانست که محبت خلق در آنجا نیکند چنانکه افاض  
 گفته اند المحبة نحو المحبة بصفاته و اثبات المحبوب بآراء و طور ششم را معلّم  
 گویند و آن محلی مکاشفات علوم لدنیت و منبع حکمت و خزینة اسرار حقست  
 که حق جل و علی میفرماید علم آدم الاسماء کلها و در آنجا چندین علوم کشف  
 و مشاهده میشود که مگر آنکه از آن بی خبر و عاجز میمانند چنانکه حضرت رسول  
 صلی الله علیه و سلم لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا بنی مرسل  
 و طور هفتم را حجة القلب گویند و آن محل انوار تجلی خداست که حق جل و علی  
 میفرماید و لقد کرّمنا بنی آدم پس سیر سلوک عارفان همچنین است و عارف  
 باید که محل شناس باشد و الله اعلم **فانته** حضرت حاجی بکناش ولی قدس سوره  
 خطاب میکند بقطب یا غوث اذا اردت ان تدخل حریمی لا تلقت بالملک  
 و الملکوت ولا بالجبروت لان الملك شیطان العالم و الملکوت شیطان العارف  
 و الجبروت شیطان الواقف فمن رضی بواحد منها فهو عندی من المطردين **فانته**  
 در بیان آنکه حق تعالی بعضی روح هارا از اول پاک آفرید و بعضی را ناپاک آمده

چون درین جهان روحهای ناپاک آمدند زهد و صلاح و دیانت و تقوی را  
 و زیدندان همدیثا عاریه باشد زیرا که از اول ناپاک آمدند هنگام اجل و نکم  
 عاریه از ایشان برود و ناپاک ایشان ظاهر شود و همگی بسند عیسای و مجور و مسکن  
 بر روح پاک هم عاریتست و قاجار ناپاکی را برود و پاکیش ظاهر گردد **فانته**  
 در بیان هر کردار عالم کار تمام نشد با وجود چندین آلت که حق تعالی بوی داده است  
 بعد از آن که آتشش نماید از و کار خواهد آمد بهر در قرآن حق جل و علی میفرماید  
 من کان فی ههنا فی ههنا فی الاخرة اعمی **فانته** در بیان آنکه حق تعالی از آفتاب ظاهر  
 تراست که الحق اظهر من الشمس چنانکه هر شخص را بهر وضعش بداند و فهم  
 کند پس چون هر عالم صنع حقست که پنهان باشد و اما شناخت اولیا مشکست  
 که صنعت و هذیشان همچو ایشان پنهانست او بیانی تحت قبابی لایر فهم غیری  
**فانته** روزی حضرت حاجی بکناش ولی قدس سوره فرمود بصادق و صلی الله علیه و سلم  
 که بشما دیکر نظر میکنم که راستین منم و صحبت ایشان زیان میدهد زیرا که  
 نظر ما آفتابست و مرید سنک لابدست که سنک قابل در نظر آفتاب عمل میشود  
 و نظر ایشان همچو سایه چون سنک قابل از نظر آفتاب بسایه رود عمل نشود  
**فانته** در بیان آنکه سیر و سفر آدمی باید که در خود باشد از حلی بحالی بگردد و اگر  
 جاهلیت عالم شود و اگر غلبت شاد شود و اگر منقبضت منبسط شود همچون  
 سنک عمل راه رود بی حرکت **فانته** در تفسیر این آیت کریمه ارض الله واسعد



ارض معنویت که بجهت و کران و همه عقول و ملائک و ارواح در آن ارض  
ساکنند و مقیم **فائده** در بیان آنکه هر چه از عارف واصل آید از خدای تعالی  
**فائده** در بیان آنکه هر چه از عارف واصل آید از خدای تعالی باید دیدن  
زیر که عارف پیش از مرگ مرده است حق درو تعریف میکند و در دست  
قدرت حق چو آنست چنانکه علم در دست کاتب **فائده** در بیان آنکه هر سخن  
که اگر چه مضحکه است و بی حاصل چون آنرا اولی خدا گوید جدخص شود و این سخن  
بی فائده بر فائده گردد **فائده** در بیان آنکه حضرت حاجی بکناش ولی قدس سره  
خود را بصادق و ضائق نمود و گفت هر ولی واصل را که بیای در حقیقت آن منم  
مقصود از واصل کن **فائده** در بیان آنکه قالب آدمی همچون خانه ایست  
که دائما خلق غیبی در آن خانه می آیند و میروند الا خانه مرده و منجمد چه خبر  
و اگر چه دارد مگر خانه زنده باشد که از مهمانان آگاه شود و حق خداست  
**فائده** در بیان آنکه تن و آب و کل طبعیان دارد و جان و دل هم طبعی دارد  
و ایشان اولیا و انبیاء و اطباء میگویند ازین بخور و ازین نخور تا جسم  
بی هیچ شود قوت گیرد و انبیاء و اولیا میگویند که این بدن و آن مکن تا جان  
صفا یابد چنانکه حضرت علی کرم الله وجهه می فرماید علمان علم الابدان  
نشتم علم الادیان **فائده** در بیان آنکه اولیا را از جمت آن ابدال میخوانند  
که از حال و خلق اول مبتدل شده اند و خلق حق گرفته که مخلوق با خلایق **فائده**

در بیان آنکه صحت اولیای کامل و فقرا واصل از عبادت ظاهر مفید تر است  
و استماع کلام ایشان بحق موصل تر از تحصیل علوم است **فائده** در بیان آنکه  
صحت اولیا معظمترین طاعت و مفیدترین عبادت است زیرا آنچه در مذهبهای  
با جهل خود نتواند حاصل کردن بساعتی از صفای صحبت شیخ میسر شود  
بس نادر حق تعالی کسی را بی شیخ و استاد تعلیم دهد که الرحمن علم القرآن برو حکم  
نمایند که التاویل لا حکم و آن نادر از برای آنست که دیگران از و بیاموزند  
**فائده** در بیان آنکه شیطان هر راه را میزند و خطب دوزخ میکند غیر  
از اولیا که کود ایشان نمیتواند کردیدن که لا غوینهم اجمعین الا عبادک منهم  
المخلصین بلکه از سایه ایشان میگریزد که ان الشیطان لیفر من ظل علی هر که  
در سایه بدین شخص یک روز ابدی دیده بود بر در مسجد استاده  
پرسیدن آنجا چه میکنی گفت اندرین مسجد زاهدی نماز میکند ارد خواهم  
که از راهش برم الا عارفی در پهلویش حقیقت از ترسوی نمیتوانم بمسجد  
در آمدن اگر نبودی کار زاهد را بیک لحظه تمام میکردم ازین دو مصطفی صلوات  
علیه السلام میفرماید قوم العالم خیر من عبادة الجاهل پس چون خوب ایشان  
به ارادت و دیوانگی داشتند هم احوال ایشان را از خیر و شر چنین میباید دانستن  
خواران ایشان به از روزه دیگران و خنده ایشان به از گریه دیگران و لاغ ایشان  
به از جده باشد **فائده** در بیان آنکه بسیار آن بصورت اولیا آمده اند و گفتار اولیا را

و این جمله بنا بر آنکه در بیان این شخص یک روز ابدی دیده بود



آموخته اند حقیقت راه رفته هر تمیز دارد با نشان سر فرو نیارد ولی را از  
 عدو بپاشد چنانکه صرف در صافیه از قلب تمیز میکند اگر چه در صورت  
 بهم می ماند که المؤمن میور **فانده** در بیان آنکه دو طلبت و دوز راه از حضرت  
 حاجی بکناش ولی قدس سره پرسیدند که راه را با یاد هست یا نه فرمود راه را  
 با یاد هست اما من را با یاد نیست زیرا دو سیر است یکی تا خدا و یکی در خدا  
 آنکه تا خداست با یاد دارد زیرا که از هستی و از دنیا و از خود این همه را  
 آخرت و با یاد الا چون بحق رسید بعد از آن سیر در عالم اسرار معرفت  
 خداست و آنرا با یاد نیست **فانده** دوزی در و نشان از روی استفاد  
 از حضرت حاجی بکناش ولی قدس سره التماس کردند که در حق نماز نافله که از سر  
 تقدید باشد و روزه قطع که از روی حست باشد و از مردی و از مردی  
 و از هستی و نیستی و نیز هر چیزی که بدینهای ماند چه میفرماید حضرت قدس سره  
 فرموده از کرم خود حاجت نیست که من باینها جواب بدهم که حضرت خواجه عبدالله  
 انصاری قدس سره در الهی نامه خود بیان میکند که نماز نافله کردن کار پیره زن است  
 و روزه قطع داشتن صرفه نداشت و بیج رفتن تماشای جهانست دلی بدست  
 آر کار آشت پیری کردن مغیبت قرآنی کردن در جالیست از غیب سخن گفتن  
 مجتهد مقام هر کس نمودن مقومیت خلق را بحق سپردن نماز نیست زحم باطن  
 روزه جلادیت راه ملامت رفتن ضعف را بد خواهیست شیوه کرم بزرگان کفر حق

بی واهیست اسرار معرفت فاش کردن دیوانه گشت ولی فاش نکردن مراد نه گشت  
 امید نواب عطا داشتن دکان دایه گشت دعا کردن حق چیست کوب کردن سقا ببت  
 صبر با حق کردن مهار زینت شکر باور کردن برابریت نفره روزه غایت لکن گشت  
 کرامت خریدن خربیت کرامت فروختن سکینت جامه دریدن سبکیت خود را  
 بزبان شکن رعنا بیست یاد کردن خود را بزبان خود غافلیت طلب کردن  
 شنا عا ملیت اندیشه کردن جاسوسیت خاموشی کردن ناموسیت شادی  
 کردن از سبک است اندوه کین بودن از گران جانیست فضیلت آشکار کردن  
 مجبوریت دوستی او بلاست ایمنی علام آنکه بپلای مبتلاست طاعت از  
 برای همت مزدوریت نیاز مندی شهوت پرستیت مهربانی نمودی ناز گشت  
 راسخ رستگاریست اخلاص خلاصیت ایثار کردن دوستیت عاشقی رندیت  
 با خود آمدن مرتدیت آرزو مندی مردودیت بهشت جستن منکریت  
 تکلف کردن شومیت خویشتن بینی محومیت نیکو اینکی خرخار نیست  
 نیکی را بدی حاکماریست بد پر ابدي سکاریت بد پرانیکی آدمی سازیت  
 تواضع بیچار گیت مرتدی خوان خواریت ولایت دیگران کردن نظاره گیت  
 از دیگران گفتن هنگامه کبریت دیده سفره دیگران داشتن سک نفسیت  
 بردباری کردن تحالیت خویشتن شناختن بطالیت تربیت در جوانمردی  
 بخیلیست روح حیاة اجساد است عشق حیاة نوادست تصرف در تصوف

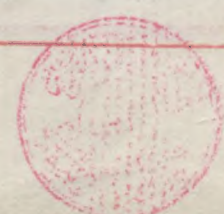
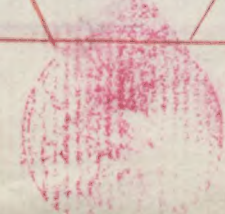


کاویت خرسندی نمودن بی هیئت نو میدی کافیت خوش خوی سلیست  
 از خلق خاستن مشرکیست از غیر خدا خواستن کافیت نیاز نوحه کبریت  
 ناز مشاطه کبریت شاهد بازی با غیر خدا اشراریت زبری بی خردیت  
 در پیش رفتن چاکلیست دره بر رفتن بوالعجبیت در برابر رفتن  
 بی ادبیت بخود مشغول بودن بی در دیت هر مذهب که خود را غلط <sup>غلط</sup>  
 نشان هستیست اصل توحید ازین همه بریت عین حقیقت از همه مستغنیست  
 اصل این کار بی نشاندت مبارز این میدان افتاده کیست مایه این  
 بازار بی نشاندت مبارزین مغسبست منتهای این بازار و این راه  
 هیچ نیست ماز با نرا نکریم و قال را مادرون را نیکرم و حال را

تحت الکتاب بعون الله  
 الملك الوهاب

رسالت این همه کافیت

غلط بنزدی ما فیت نونک بودی زین



[Faint, mostly illegible handwritten text in the left margin, possibly bleed-through from the reverse side.]



F  
55